

one
room
to

St-8=

فیش

DATE LABEL

Call No.....

Date....

Account No...31746

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before
An overdue charges of 6 nP. will be levied for
kept beyond that day.

کتاب فی علم الکتاب
مزنعمتہ العبد

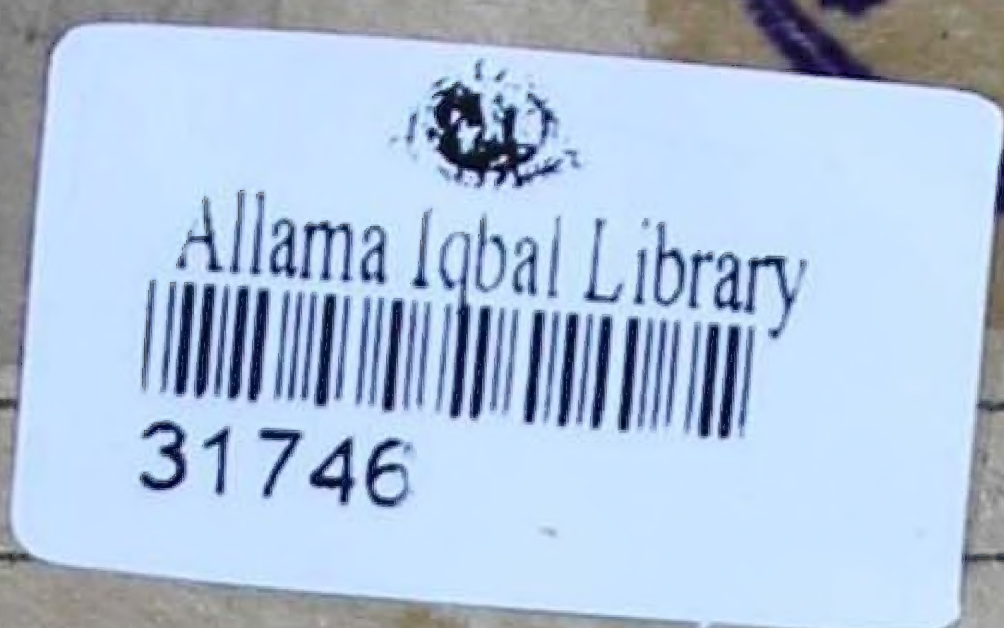
فی المعظم برادر مکرم جناب منشی محمد عبد القیوم صاحب تاجر کتب قریب عالمی

روایات علیہ

بہتمام مکترین محمد فخر الدین ابن تاجر باوقار الحاج الشیخ محمد یعقوب صاحب الک مطبع احمدی

مطبعہ فیض و فہم
دکن بیورو کابینو و مطبوعہ

والله اعلم
بما
ذكر ابن الفارض
باراده برعت
والمطلع
والبحر واليهام
والشعر



بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از بنای بنای بادشاهی که سلطنتش مضمون از زوال و اشتغال است پس از
اطلاعی ستایش جهان پاهی که حلقه بندیش گیش زینت گوش سیر تا سیر سلطان
عالمگیر اورنگ زیب همایون فال و بر برای محراب انجلائی و انشور ان سخن
صبح نفس پوشیده نماند که درین نسخه موسوم به رفعات عالمگیری
ملقب بکلمات طیبات که مؤلف ازیر قاسم گرامی بادشاه داد گستر عدل پرور ابوال
محی الدین محمد اورنگ زیب بجا در شاه هندوستان است انار الله ربنا
محمین پور خلافت و فرزند سعادت توام کنایه از بادشاهزاده کلان سلطان محمد
المنی طب بشاه عالم بجا در است و در بعضی جا سلطان محمد اعظم شاه بجا در بادشاه
دیگر نیز فرزند سعادت توام ملقب شده و فرزند عالیجاه خاسته القاب سلطان
محمد اعظم شاه بجا در است و برادر یا مهربان عبارتست از دارالسلطنه برادر کلان انحضرت
و فرزندزاده عزیز و فرزندزاده بجا در اراده است از محمد مغیر الدین بجا در سیر کلان

وہاں آؤں

فصل في بيان

[illegible]

باز بگویند که اینها را که در این کتاب است

[illegible]

[illegible]

شاه عالم بکبادور محمد بیدار تخت بکبادور حسین پور سلطان محمد اعظم شاه بکبادور + وفزند
زاوه عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین بکبادور سپرد دوم شاه عالم بکبادور + وفزند
مدار الهام و آن فزوی اشاره است از اسد خان که بعد قوت شایسته خان
بخطاب امیر الامر اسر فراری یافته + و خان فیروز جنگ انجی است از خطاب
غازی الدین خان بکبادور فیروز جنگ + و نصرت جنگ اختصار القاب و الفقار خان بکبادور
نصرت جنگ + و میرزا بخشی ایاست از میرزا صدر الدین محمد خان صفوی + و میرزا
از تربیت خان + و حمید فقط اقتضای اسم محمد الدین خان بکبادور شروع در مقصد
از رفقات موسوم بادشاهزاده محمد علی سلطان محمد اعظم شاه عالم بکبادور کرده می آید
رقعه امین پور خلافت فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم +
اعلی حضرت فردوس نعلت بکرفتق ولایت بلخ و بدخشان و خراسان و هرات
ملک قدیم سورونی توجه مفرط داشتند + و مکر افواج بادشاهی بسر کرده که
مراد بخش بان صوب فرستادند + چنانچه اکثر آن ولایت فتح هم شد لیکن بسبب
کم وصلگی آن نامراد که بی طلب حضور برخاسته آمد + و بهالت امانی و اکابر آن یار
نیرداخت + ملک مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و محنت و زرعان گشت +
از اینجا است که گفته اند از سپر ناخلف دختر بخت + نظر باین توجیه که مصرعه
اگر پدر نتواند سپر تمام کند + این فانی را آرزو باقیست + تدبیرش غیر ازین که
بیشتر آنحضرت را با فوجی شایسته و سامان بایسته بان سمت فرستیم + دیگر از ما چه
می آید + با وجود تاکیدات حضور شما هنوز قند بار را گرفته آید + تا باین محرم
چه رسد ظاهرا کار ما از شما نیست + عارف بخود پیر عارفست این نمود بے بود

لفظ و معنی حکم کردن
کهند است و به پیشوند
بر کار خود میزنند
است شاید کار
شدید همکاران
تجارت الیه اب
معظم در اسناد
کتاب الیه اب
اعلیٰ دین گویان

۱۰- بیای سعادت
و قبول نام و دولت
اصافه ۱۲
هر دو معنی آید نیست ۱۳
استی بر حال ۱۴
جمله شایسته ای قد است
قصه خوانان ۱۵
معمر که باز آن د
و توحیت آدم و
بنگاه صبح

۱۸ فرزند سعادت تو ام محمد اعظم حفظه الله تعالی وسلم از وقایع صوبه بالو بوس
 رسید که بچار سنگه کور باطن که از کمال نخوت و پندار مایه شور و فساد شده ^{۱۲} مصدر
 جنگانه آرائی بود + از دست تلوک چند پستیدست یوان آن فرزند از جنبه اقبال
 کشته شد و بجهنم وصل گشت + الحمد لله علی کل حال بیت ای خدا قربان احسانت
 شوم + آنچه احسانست قربانم شوم + فی الحقیقت ظهور این امر نتیجه فضل بیت
 آن فرزندست که نوکران رادل داده ^{۱۳} گرم کار کا عمده بادشاهی می کنند
 باین توجیه که تهنیت خالی بر زبان نیاید + مالا مروارید قیمتی بجا به نهرار رویه بر آ
 آن فرزند مرحمت نمودیم + چون این هند به مثل راست آورده که گویا خشک ^{۱۴}
 مردانه بازی رازده اورا منصب پانصدی ذات دود سوار و خطاب ای و
 عطای خلعت و شمشیر و اسب بلندی بخشیدیم آن فرزند هم رعایتی درخور که موجب
 امتیاز او در اقران و انشال تواند بود البته مع نشان تحسین و آفرین و اسطلال
 نیابت صوبه بفرستند + تالوکران دیگر را بهوس حسن خدمت و امید نتیجه افزاید ^{۱۵}
 فرزند عالیجا سلمه الله فوجداری سورکھ از فتح جنگ خان بالی تغیر کردن و برادر
 دارونه دیوانخانه خود دادن نشسته درست را بدست خود شکست قوم بالی در صوبه
 گجرات از بدتھا موقوفه اسم و رسم سا بگری دارند + فوجدار کھا آن صوبه غیبه
 از نیما بدگیران دادن دور از عقلست + سورکھ جا بیست که مثل حسن علی خان
 پسر الورد بخان وصف تنکن خان و غیره بچیز اریان فوجدار آنجا بوده اند + تالاز
 عمده بند و بست آنجا بر آمده اند اگر متصدیان آن فرزند بقیه عمل شجاعت ^{۱۶} خامرم
 راه روند خوبست والا این صوبه گجراتست خدا نخواسته اگر سر رشته عمل یک دو جابرم خود

و قبول بیای موقوف
موقوف بام و دیوتا اند ۱۲
صلحت
جامه و جزا نکند نشان
کے را زری ۱۳
ص ۷۰
زیر است بنیاد
بنیاد از عمودین
سازش دو خان
پیش درین تقدیر
قبول باید لیکن
فاریان یروزن
پیر آورده اند ۱۴
۷۱
استقلال
نیک شکر دوز

تہذیب
شہادت
ابتداء ۱۲
۱۳

کار در دست
نیاید کردن است
ناله از تو
بسیار از تو
مردم را
اول در کشتن
را بعد از

عبارت جاری و چون یک
میلروی اودجلی هم
عبارت از یک کتا
گفتن اقله
بفج هم ان
پ وانه

۱۲
 بمانند او را دوست
 من بسیار و مرا
 بمانند او را دوست
 من بسیار و مرا
 بمانند او را دوست
 من بسیار و مرا

تخصیص اراده باطن نیست خیرست نصفت غلات از حصه سحایا بگیرند بلکه بنظایان تحت
کش بایده زان گذارند و اوراد و طغیر با گوشه نشینیان بشوکل که زبان سوال بسته در
بیابا نهار و اما دیران سکن دارند و مقرر سازند و بدو بنظایان نوعی برزند که حق کسی
نشود و دست اقویا از حال ضعیفا کوتاه باشد و افزونی دولت نعمت مشاهد نمایند و تقیر
ناسش سکنه چکه کوثر این نقل بیاورد که بی اختیار بان فرزند قلمی شد والد عار و
فرزند عالیجاه و دار و نه توچانه و دیوانخانه را غوغا بر نواح اجداد کرده اند و او
تخلجات خویشان اقبامردار خوار سر و دستغنیان بجایست و رفته نذکور عبدالت الفریزند
بارنمایند و جمعی مال مشوم خوار او باش رفیق امارش شده خلق الله را اندامند
حیرانم که در وقت خرابی اعمال چه جواب حواسم داد و حق سبحانه تعالی دست اگر ظالم

شدن شکر
چون که بر آشی زنده شد
موتی از توکل
بسیار عمارت بر کی کردن
سوان ایام تنه
خداست این عالم از ی
چیز بی غلبه
تفحیحین عالی شدن
از یک به یک علم
نشود از استغفار
روز از روز

را کار فرماییم سر غدا بکله از نماز کم ماسور ما بر یا ایله مدد کن تا بنا مروزم که تمام روز در پیش
بباد داد خواه نرسیدن در معنی خود مجوز ظلم بودست ببت گندم از گندم برود مجوز جو + از
مکافات عمل غافل نشو + رفته ۲۴ فرزند عالیجاه + مثل ابد به با الوضعه بیچاره مانگی کمال تباه
و محروم خواهد بود + پراوشا حقی دارد و نوسهائش آنچه کردند نتیجه آن دیدند تلافی حق پیش حل
نباید بود + یاد داشته باشد که روزیکه فیل فتح جنگ خان بر آن فرزند حمله آورد میسر بود + کا
رسانه کرد فیل از شوخی باز داشت و خلعت عنایت مانگرفت + که حق خانه زادی بجا آورد
مزد چرب گیرم + بر اخذ و خاطر با سینه از کینه و رینه پرازند و آن ضعیفه را که غیر شما
دیگر ندارد مشمول عواطف سازند طیت قدیان خود را بنفراکی قدر + که سرگزینایم
زیر و روده غدر + رفته ۲۵ فرزند عالیجاه + نوشته اعتماد خان ^{در اینجا} حقی نسبت که خواهی خوانی
عمل کرده شود بعد تحقیق آنچه لازم است حکم کرده خواهد شد رفته ۲۶ فرزند عالیجاه + روز

دشتی
 بی بی خانم
 بالغه
 مدقزاده
 ملوک
 سنجی
 دشتی
 از خان
 فرزند
 کس

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
توضیح: این کتاب در دسترس نیست.
میکشود و در دسترس است.
و این کتاب در دسترس است.
*

سعد الله خان در حضور پیر ابد علی حضرت سبب رسیدند عرض کرد که فقره خبر
سیاضی بنظر آمده بود و نقل برید ششم تا بعد ضریا کم + قیام بنیان سلطنت از عدالت فزایش
ملک و مال از شجاعت و سخاوت و صحبت داشتن با علما و فضلا و محترمان بود و از قرب حلال
نشان عفت + حال بودن بر عقاید مستقل ماندن در عین شهادت + مقصر نبودن در
امور دنیوی از تدبیر + راضی و شاکر ماندن بر تقدیر و بر پایی خاندان از ترکم نمودن
عیان و محتاج نشدن خود از کامروایی محتاجان + انصراف اموری ملک بصلاح و صلوات
و مقصور بودن با ستم و استغناء + تندرست ماندن از نیت از آله در دور و مندان + ماسد
داشتن از جناب حق بعبودیت مجربان + آنحضرت خلی مخطوفا شده بوسه بر پایی خان
دادند و در آخر روز چند تھان محمودی زر دوزی بک رنگ بجان مذکور مرحمت فرمودند
خواستیم که تنها سکنه دنیا بشیم بان فرزند دل بند هم نوشتیم + توفیق عمل بکسان فوق بار و رفته
سعادت تو ام محمد اعظم حفظه الله تعالی وسلم + ظاهر اسیر طرد و یواخانه آن فرزند عالیجا
خالقاه غماری باز و حیث صفت و صفت دعوی جهاننایی آئینه عفت نیایی + کاز
را چو شد که خبر پیرسانند یار فروشی خواهد بود کاربان جدید پیر سازند و تهدید کنند رفته
فرزند عالیجاه + ظاهر ایشان یک ماه طرف دریای فل در صید کلنگ بسر برونند + آن
شکار شعلیست که هم تماشا و هم لذت غذا میدهد + فاما در صورت فراخ از سر انجام امور
بمنزله فراخ توان گفت خوشنما و خوش آینده ترست + خصوصاً ادای حقوق ریاست
که شرعا و عرفا واجب آمده + و خبر باز پرس آن از احادیث معتبره و تاریخ منتهیه و غیره
کتاب سیر یافته میشود + بر جمیع کارها مقدم باید دانست شمار از تمشیت امور یک صوبه
اطمینانی حاصل شده باشد به پیش معاینه ملاکات مستعلقه خان و عاقلان و شجاعت خان

نمازہ حق تعالیٰ کو نایاب کرے
یا ہزار آدمی دیکھ کر نڈھال ہو کر
جودن " عیسیٰ ماریا " عیسیٰ
جیسی شاہجہان " عیسیٰ

این یساق سرای مشتاق بسیر آمد و نخر و مراد معاودت شد اگر چه چنین ارادت از یکبار
سیاست کائنات میگویند اما مل و الی در انتفاع و اصرار خلق البتہ تاثیر کلی دارد و
اشارت بر شایستگی این بیچاره ناکاره میرود بلکه سارہ با سیم اعظم تبارہ موسوم شد
شادمانه فتح بنوازند و حرفت ایام طفولیت یاد دارند که باباجی دهن دهن قلعہ برنامہ
باسم نول تار موسوم میشود تفصیل لوریش بار از کتیران خود پرسند رقعہ ۴۴ فرزند عالیجا
در احمد آباد میر عرب دوش را دیده اند البتہ باز بر دند و سلام این شرمندہ عقی و طاب
را ابلاغ نمایند و خیر عواقب امور و سلامت ایمان از دل و جان مسالت کنند و بگویند
که نزدیکی با جل و دوری از حسن عمل عمر این غافل شجاصل گذشت و قدریکہ مانده
نیز لا حاصل میروند + قدم حیات پیش رود فکر نجات پیش سرفروانچہ یار داریم بر خود هیچ
نامینا نکرده + در میان خانہ کم کردیم صاحب خانہ را + رقعہ ۴۵ فرزند عالیجا + ماجرای
بی ادبی و ناسمواری میر بد بو کو که از وقایع رکاب آن عالیجاہ مفصل بانکشاف گرایند
بیت مولوی معنوی مصداق حال اوست + بیت لطف حق با تو مواساهاکن چونکہ
از حد گذرد و رسوا کند + سعادت ساختن و از نظر انداختن اوست و جوت داشت که بر حقوق
ماور پیر می باز و قول سعدی نمیدانند بیت منت منہ کہ خدمت سلطان ہمکنم
منت شناس از و کہ خدمت بداشت + بہر تقدیر ملک منان ایشان بجو سر خورد و
و خلعت خلق کرده اگر این جرم گفتمہ ما بختد خوبست مصرعہ کہ مستحق کرامت
گناہکارانند + رقعہ ۴۶ فرزند عالیجاہ + اعلیٰ حضرت از سعد اللہ خان پرسیدند کہ شما
خوشنودی خالق و خیریت عافیت چیست عرض کرد کہ عدالت و سخاوت کہ حضرت فرمود
و زفات اقدس فریدہ + شخصی از راه کنایہ بجان موصوف گفت کہ مردم مبتدین و فالو

این یساق سرای مشتاق بسیر آمد و نخر و مراد معاودت شد اگر چه چنین ارادت از یکبار
سیاست کائنات میگویند اما مل و الی در انتفاع و اصرار خلق البتہ تاثیر کلی دارد و
اشارت بر شایستگی این بیچاره ناکاره میرود بلکه سارہ با سیم اعظم تبارہ موسوم شد
شادمانه فتح بنوازند و حرفت ایام طفولیت یاد دارند که باباجی دهن دهن قلعہ برنامہ
باسم نول تار موسوم میشود تفصیل لوریش بار از کتیران خود پرسند رقعہ ۴۴ فرزند عالیجا
در احمد آباد میر عرب دوش را دیده اند البتہ باز بر دند و سلام این شرمندہ عقی و طاب
را ابلاغ نمایند و خیر عواقب امور و سلامت ایمان از دل و جان مسالت کنند و بگویند
که نزدیکی با جل و دوری از حسن عمل عمر این غافل شجاصل گذشت و قدریکہ مانده
نیز لا حاصل میروند + قدم حیات پیش رود فکر نجات پیش سرفروانچہ یار داریم بر خود هیچ
نامینا نکرده + در میان خانہ کم کردیم صاحب خانہ را + رقعہ ۴۵ فرزند عالیجا + ماجرای
بی ادبی و ناسمواری میر بد بو کو که از وقایع رکاب آن عالیجاہ مفصل بانکشاف گرایند
بیت مولوی معنوی مصداق حال اوست + بیت لطف حق با تو مواساهاکن چونکہ
از حد گذرد و رسوا کند + سعادت ساختن و از نظر انداختن اوست و جوت داشت که بر حقوق
ماور پیر می باز و قول سعدی نمیدانند بیت منت منہ کہ خدمت سلطان ہمکنم
منت شناس از و کہ خدمت بداشت + بہر تقدیر ملک منان ایشان بجو سر خورد و
و خلعت خلق کرده اگر این جرم گفتمہ ما بختد خوبست مصرعہ کہ مستحق کرامت
گناہکارانند + رقعہ ۴۶ فرزند عالیجاہ + اعلیٰ حضرت از سعد اللہ خان پرسیدند کہ شما
خوشنودی خالق و خیریت عافیت چیست عرض کرد کہ عدالت و سخاوت کہ حضرت فرمود
و زفات اقدس فریدہ + شخصی از راه کنایہ بجان موصوف گفت کہ مردم مبتدین و فالو

این یساق سرای مشتاق بسیر آمد و نخر و مراد معاودت شد اگر چه چنین ارادت از یکبار
سیاست کائنات میگویند اما مل و الی در انتفاع و اصرار خلق البتہ تاثیر کلی دارد و
اشارت بر شایستگی این بیچاره ناکاره میرود بلکه سارہ با سیم اعظم تبارہ موسوم شد
شادمانه فتح بنوازند و حرفت ایام طفولیت یاد دارند که باباجی دهن دهن قلعہ برنامہ
باسم نول تار موسوم میشود تفصیل لوریش بار از کتیران خود پرسند رقعہ ۴۴ فرزند عالیجا
در احمد آباد میر عرب دوش را دیده اند البتہ باز بر دند و سلام این شرمندہ عقی و طاب
را ابلاغ نمایند و خیر عواقب امور و سلامت ایمان از دل و جان مسالت کنند و بگویند
که نزدیکی با جل و دوری از حسن عمل عمر این غافل شجاصل گذشت و قدریکہ مانده
نیز لا حاصل میروند + قدم حیات پیش رود فکر نجات پیش سرفروانچہ یار داریم بر خود هیچ
نامینا نکرده + در میان خانہ کم کردیم صاحب خانہ را + رقعہ ۴۵ فرزند عالیجا + ماجرای
بی ادبی و ناسمواری میر بد بو کو که از وقایع رکاب آن عالیجاہ مفصل بانکشاف گرایند
بیت مولوی معنوی مصداق حال اوست + بیت لطف حق با تو مواساهاکن چونکہ
از حد گذرد و رسوا کند + سعادت ساختن و از نظر انداختن اوست و جوت داشت که بر حقوق
ماور پیر می باز و قول سعدی نمیدانند بیت منت منہ کہ خدمت سلطان ہمکنم
منت شناس از و کہ خدمت بداشت + بہر تقدیر ملک منان ایشان بجو سر خورد و
و خلعت خلق کرده اگر این جرم گفتمہ ما بختد خوبست مصرعہ کہ مستحق کرامت
گناہکارانند + رقعہ ۴۶ فرزند عالیجاہ + اعلیٰ حضرت از سعد اللہ خان پرسیدند کہ شما
خوشنودی خالق و خیریت عافیت چیست عرض کرد کہ عدالت و سخاوت کہ حضرت فرمود
و زفات اقدس فریدہ + شخصی از راه کنایہ بجان موصوف گفت کہ مردم مبتدین و فالو

واده هر یک بنایات و قدر وانی خدیو آفاق بمصنبت لائق از ذات بنیان مختصا
 یافت + و آنحضرت خان مذکور را نیز بشمول عواطف خاص فرموده یکپارگی و
 و دو صد سوار اضافه فرمودند صریح ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کرد + خان
 موصوف در جنب شکرانه پذیرایی عرض خود و تفضلات خاوند نیست یکپارگی را
 بخش کرد و رفته فرزند عالیجاه کاسیا خان مقدم پیشکار بخشی شمانوشه است
 بر که تیغ شمشیر بیرون + فلک ششم بدان بریزد خون + اگر چه بر استوار نمی گردید
 اما اگر استعجال نار و اجازت نگیرد شید خوب + معتمد اقصا ص اگر چه از این عدالت
 لیکن از زاری موجب شنودی حضرت یار است + از اینجاست که گفته اند هر عصر
 در عفو نیست که در انتقام نیست رفته فرزند عالیجاه سعادت تو ام محمد اعظم
 حفظ الله تعالی و سلم + شما حالت اسبان ساری دیده آید + جهانگیر دشتا به چنین اختیاری
 سیاست شدید می نمودند + خطاب صف سنگن خان باین جوهر حلی بیجا شدع بر عکس
 نام زنگی کافور + قول علی حضرت است که آدم بی شعور ضائع کار میا شد چه باید کرد
 که از محنت و مشاق و فرومایه وقت ضرورت تجویز به موقع نمیتوان نمود ایشان کسی را از
 نبد با سر رکاب خود تجویز کرده عرض نمایند و با همین مردمان باید ساخت چه
 توان کرد مردمان این اندر قضا فرزند عالیجاه + و قلنگار بر گنه لونی بیرون
 که با نروده شازده هزار روپیه هر سال زراهار کی آید و امین فوجدار از یاده از نروده
 واصل جمع نمی نمایند + فی الحقیقت این را به ارنیت انهریت مال عموم مختص است
 اگر از صدیج و پهل یک میگرفتند رضائقه داشت چون برین تقدیر خجاست آئین
 ظاهر میشود اول تحقیقات این فرمان بنام ناظم صوبه و دیوان صادر میشود و بعد از آن

هر یک بنایات و قدروانی خدایو آفاق بمصنوع لائق از ذات باینان اختصاص
 + و آنحضرت خان مذکور را نیز بشمول عواطف خاص فرموده یکجاری ذوات
 در سوار اضافه داده فرمودند صریح ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کرد + خان
 در جنب شکرانه پذیرای عرض خود و تفضلات خداوند نیست یکجاری اهل شکر
 در وقت ۲۹ فرزند عالیجاه کا سیاحان مقدم پیشکار بخشی شمانوشت است
 ششم کشت بیرون + فلک ششم بدان بریزد خون + اگر چه بر استوار خیم کردید و
 جمال نار و اجازت نمیداشتید خوب + مع هذا قصاص اگر چه از این عدالت
 آن زاری موجب شنودی حضرت باریست + از اینجاست که گفته اند مصهر
 است که در ان مقام نیست رفقه فرزند عالیجاه سعادت تو ام محمد اعظم
 در تمام و سلم + شما حالت اسبابی دیده آید + جهانگیر شاه بچین اختیاری
 شدید مینمودند + خطاب صف سنگخان باین جوهر خلی بجا شدع بر علس
 کافور + قول علی حضرت است که آدمی شصت سال کار میاید چه باید کرد
 باقی فرود باقی وقت ضرورتی به موقع نمیتوان نمود ایشان کسی را از
 در کاب خود تجویز کرده عرض نمایند و با همین مردمان باید ساخت چه
 مردمان این اندر فحاه فرزند عالیجاه + و قل ان کار بر گنه لونی بیرون
 بازده هزار و پیم سال ز را بهار کی آید و امین فوج از زیاده از هزار و
 نمی نمایند + فی الحقیقت این را بهار نیست انهرست مال عموم مخصوص است
 و چهل یک میگرفتند رضا الله داشت چون برین تقدیر خجاست آئین
 اول تحقیقات این فرمان بام ناظم صوبه و دیوان صادر میشود و بعد از
 رسیدن آنرا به این آگاهی من الله

فردا ۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

[illegible]

۲۶
 قفسه ۱۲
 قفسه ۱۳
 قفسه ۱۴
 قفسه ۱۵
 قفسه ۱۶
 قفسه ۱۷
 قفسه ۱۸
 قفسه ۱۹
 قفسه ۲۰
 قفسه ۲۱
 قفسه ۲۲
 قفسه ۲۳
 قفسه ۲۴
 قفسه ۲۵
 قفسه ۲۶
 قفسه ۲۷
 قفسه ۲۸
 قفسه ۲۹
 قفسه ۳۰
 قفسه ۳۱
 قفسه ۳۲
 قفسه ۳۳
 قفسه ۳۴
 قفسه ۳۵
 قفسه ۳۶
 قفسه ۳۷
 قفسه ۳۸
 قفسه ۳۹
 قفسه ۴۰
 قفسه ۴۱
 قفسه ۴۲
 قفسه ۴۳
 قفسه ۴۴
 قفسه ۴۵
 قفسه ۴۶
 قفسه ۴۷
 قفسه ۴۸
 قفسه ۴۹
 قفسه ۵۰
 قفسه ۵۱
 قفسه ۵۲
 قفسه ۵۳
 قفسه ۵۴
 قفسه ۵۵
 قفسه ۵۶
 قفسه ۵۷
 قفسه ۵۸
 قفسه ۵۹
 قفسه ۶۰
 قفسه ۶۱
 قفسه ۶۲
 قفسه ۶۳
 قفسه ۶۴
 قفسه ۶۵
 قفسه ۶۶
 قفسه ۶۷
 قفسه ۶۸
 قفسه ۶۹
 قفسه ۷۰
 قفسه ۷۱
 قفسه ۷۲
 قفسه ۷۳
 قفسه ۷۴
 قفسه ۷۵
 قفسه ۷۶
 قفسه ۷۷
 قفسه ۷۸
 قفسه ۷۹
 قفسه ۸۰
 قفسه ۸۱
 قفسه ۸۲
 قفسه ۸۳
 قفسه ۸۴
 قفسه ۸۵
 قفسه ۸۶
 قفسه ۸۷
 قفسه ۸۸
 قفسه ۸۹
 قفسه ۹۰
 قفسه ۹۱
 قفسه ۹۲
 قفسه ۹۳
 قفسه ۹۴
 قفسه ۹۵
 قفسه ۹۶
 قفسه ۹۷
 قفسه ۹۸
 قفسه ۹۹
 قفسه ۱۰۰

و سرور بال حاجت رساندن میخواهم که در خدمت ملوک با شتم و قضا حاجت مسلمانان
 میکردم با شتم فرمودم که نقصان بیت رفعت^۱ فرزند عالیجاه^۲ و دیاراکه امر او را میزند
 برکت و اذن آن نقصان بیت المال است^۳ اگر چه این مرتبه بر اوست مصلحتی محاروم لکن
 آینده چنین بعمل نیاید رفعت^۴ فرزند عالیجاه^۵ است که این مرتبه فرستاده اند صور و شیر و دار
 از اسپ اولین هم خوب آمد یک سیر نام گذاشتم که اسم بای باشد رفعت^۶ فرزند عالیجاه^۷ موسو
 خان تیمور آن فرزند بخشی اول گردیم او می اگر از عمده یک کار هم خوب بود غنیمت بصورتش
 سیرش نمیدانم ع که خست نفس نگردد و باطلها معلوم^۸ کلیه غنیمت هر که اخذ میاید و فرمود
 متفحص احوالش باید بود که اینا دنیا در ابتدا بتجدد هم حسن خدمت و رفعتی نمایند و باز اعراس
 نفسانی را کار میفرمایند^۹ اینجا بعد افتخار خان^{۱۰} و محمد علی خان^{۱۱} خانیسار افاضل خان
 فضائل خان خوب کردند که آثار خبر از ناصیه^{۱۲} آنهادیده میشد^{۱۳} امراض بد را اطباء علاج نوا
 کرد اما مرصیان اعراض را متقلب^{۱۴} القلوب^{۱۵} اند رفعت^{۱۶} فرزند عالیجاه^{۱۷} سلمه التدریج^{۱۸}
 میخواستم و یا خان علی قادر را دیوان^{۱۹} سرکار فرزند زاده بجا درکنم اما اسم بی بر توقع
 دیا از غیر توقع^{۲۰} رفعت^{۲۱} فرزند عالیجاه^{۲۲} شما سلیقه درستی و طیار فرمایند و ارید^{۲۳} و کجاست
 زرب و نیت هند و عا و ایل کسب^{۲۴} هنر و ایل حرفه همه محبت انجام میباشند^{۲۵} با فضل از کاخانه
 باو شای تعقل^{۲۶} آنجا پنجمی آید درشت و گران درین ماده جزرسی البته لازم است^{۲۷} رفعت^{۲۸}
 فرزند عالیجاه^{۲۹} از و طالع^{۳۰} نرید^{۳۱} مفصل معروض بارگاه والا گردید^{۳۲} که امان شد بیک و انچه
 تو بخانه آن فرزند از حمزه^{۳۳} شمس^{۳۴} سلطان^{۳۵} همنا^{۳۶} شقی^{۳۷} بجای^{۳۸} اشکست^{۳۹} درست^{۴۰} اوده^{۴۱} و چهره^{۴۲} فحاش
 و مافله^{۴۳} ابله است^{۴۴} و ردنی^{۴۵} الواقع^{۴۶} تلاش^{۴۷} و جانفشانی^{۴۸} او در قتال^{۴۹} شش^{۵۰} و آنست
 رعایتی که مناسب باشد نمایند و بحضور هم معروضند^{۵۱} رفعت^{۵۲} فرزند عالیجاه^{۵۳} عا^{۵۴} ایل^{۵۵}

ایستاد
روان کرد
والبی دادن
جیب
کشی
م

یادداشت نویسنده از آن و اضافه هرگاه جمع شود چنانچه منصب دار خور و زر که مادر حسن
 غسلا و نقشه صوابعات و گارات می بینم از نظر گذرانند تا حسب و سربک نظرات
 دریافت برای جاگیر حکم فرمایم همچنین بدار و نه داغ نصیحت حکم بود و هر قدر در سنگات داغ
 بخواهیم بخشایان بایستد بعضی قدری رساننده اسپان بلغ رسانند و محله در دیوان بنام
 قسطنطنیه و ریشاق توجه ما از کار با برخواستند و از دست ضوابط احکام کلی راه
 یافت آنحضرت مکرر میفرمودند که دیوانیان سرکوب ایمان و موصد اران و دار و نه
 عرض کرد که روزه بخشایان و منصبداران اینها در زمین و تدقیق شعور یا بد که محقر از همه
 رفعت فرزند عالیجاه و صاحب دینی و بی اعتدال سعادت گشت بخانی که برقرار
 قاضی الانوار شاه بنده لواز گیسو و راز خمر خورده رفت و حوصله خود را عرض داد و مفصل
 فرمود و نگرار معروضی را گاه و الا گشت آن عالیجاه را بایستد که هرگاه آن نابکار باین
 احوال متکدران مقام رفته بود کسان در تعیین دهی فرمودند که قتال کرده ببارند
 و جولان کرده همراه گزیدار محضوری فرستادند و طایفه را و قانع نگار می برین
 میاورد و از اینجا گزیدار شد بدین کرم و آن بعین آفته ببارد و تا کسان که برود کار
 آیند چنین کنند و مارا در چنین رود داری هیچ ملی از فرزندان نیست تا بعنایت این
 و دیگران چه رسد فغان خط انور در حالت شرع صادر شد سلام علیکم دلی این کرم
 سری رسد و ضعف قوی شد قوت از اعضا رفت و بیکانه آدم و بیکانه و سربک
 خود دارم که بکنم و به کاره ام نفسی که بی ریافت افسوس آن بماند و بیکاری غایت
 هیچ از من نیاید و مگر عزت رفت و خداوند در خانه دارم و در و تان این بیکاری
 خود می بینم حیات بیدار نیست و از نفس فتنه نشانی بیداری و از استقبال توقع

[illegible]

[illegible]

بخط سبزه ضروری و عالیجاه هم نزدیک است آنچه لازم بود در حق شما گفته ام و هم بجان دل
قبول داشته نشود که سلیمانان گشته شوند و بال برگردن این کاره بماند و شمار او و فرزند
شمارا بخدای سپارم و خود در خصمت میخواهم حالت اضطراب است + بجا در شاه در جایی بود
است + و فرزند زاده عظیم الشان نزدیک بهند و شان آید + و فرزند زاده بهادر در
کجاست + حیوآه النساخیری از روزگار ندیده بلول است و ابو حوال بیگم دانند و دوبری
والده شمار در بیماری با من بوده اراده رفاقت ارد + خانه زاران مردمان منصور است
کنیم تا جو فروش انداید رفیق و دانا راوی بی پروا لی کار گرفت پایانه از روادرا از
کشیه والسلام رقص نام شانه زاده محمد مغیرالدین بهادر سپهر کلان سلطان محمد عظم
شاه عالم بهادر + فرزند زاده بهادر + فتح ملک سازی شکست و موجب مبارزه
نمایان تحسین فراوان شد + فوج داری لکمی جنگل بود و نه سوار دو اسبه اسبه جلدوی
حسن است اضافه حرمت شد متعاقباً با خلعت و شیر و اوایل و جواسر خواهد رسید باید که
مبنی از پیش بر ملک گیری و قلع و معرکه و فساد آن را به این رخ و بن که جوهر اسبای ملک
است توجه برگارند + و منتظر حکم در بنیه سرگشان و متوقع اضافه مثل نوکران بشوند که
از شاست و ما خود اقبال با هم یکم رقص فرزند زاده بهادر + فرزند آن مزاجان
رای اضافه محله در آن و واقع نگاران نمی نویسند آن فرزند زاده چرا بخوبی نمایند
بلکه اگر دانش خدمت واقع نگاری دیگری مقرر نمایند که حالا واقع نگار واقع نگارند
بیت چون غرض آمد نه نوشته شد + صد حجاب از دل بسودیده شد رقص نام
شانه زاده محمد سید ارجت سپهر کلان سلطان محمد عظم شاه بهادر + فرزند زاده بهادر من از
خان بعضی سید + که هنگام بودن آن فرزند زاده در فتح پور خضره سران بر موضع و دهر

[illegible]

مجلس خبره فی اسلام
و تجاری را از خندید
عبدالله بن علی کاسر
سینا بن محمد بن عیسیٰ
شهاب الدین اوزق
احمد ابن زین
لعل انبیا مع
ابن نجیب الیه
ملک ملک
۱۶

لا کبر خدای
عوض و یار و یاور
کنند و غارت و تاخت کنند
این ملک را نشان
هم قلم گرفته اند
خاک و جوار
کرانستان فتح
جمع من فی چنین
بیاری ۱۲

که جهت مصارف مانع جهان را بیکم تعلیق دارد و با خند و ویکم درین باب بیان بخت
نوشت و ایشان معذرت نامه خدمت بیکم نوشتند این مقدمه چنانچه باب بیست و یکم
و سوال و جوابی که میان هم واقع شده بجمعی مخفی داشتند رفعتی که فرزند زاده
چون شمشاد قلعه بی شاه راک که پیشتر گرفته اند که رانیده آید این مکررست و وز
فرزند عالیه بابرانیکه در یساقست گرفته نشد و آنا فراموشی از عالیه بجا و چند روز
رفعتی که فرزند زاده بجا و برای دفع اعراض طایفه و رفع منیت حکم دعا
احابت مقرون ترقب نمایند جمیع فضلا و علما متفق النقط اند که دم کردن و احاطه
و سوره شفاء آب آشامیدن آن خیلی سریع الاثرست و اگر چه وزن کردن کرم
بدن خوب با طلا و نقره و مس و غلات و روغن و غیره اجناس معمول است و السلام
آنجا نیست اما چون فیض این عمل جمعی کثیر از محتاجان مساکین میرسد علی حضرت
هم در سالی دو مرتبه عطر مبارک را وزن کرده هموزن ذات اقدس مستحان حیرا
میکردند اگر آن نور الالبصار هم در سالی دو بار و در هر یک مرتبه هفت بار بخوابند
جدا گانه که در صدر تسوید یافت عطر خود را وزن کرده آیتا میگردانند و بر او قیام
روحانی و جسمانی خوب مناسبت است بیست ضعف و فقر و عجز نادانسته و در و بار
هم دوادانسته و آنکه شافی الله کافی الله صافی رفعتی که فرزند زاده عزیز سودا
غالبانه حیثیت منصب پادشاهی بدون خدمت بودن سایه ریایات عالیات غنی و
فرزند عالیه هم این قسم نمکنند و حضور نفرستند یا نوکر خود کنند این نسبت نیز خنک
و نصرت جنگ است آن نور الالبصار ابابین کار چه کار ربا عی دوران بقا چو باد
صحرا بگذشت و بکنی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت و پادشاهی که جبار بود و بر کردن او

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بماند و بر ما گذشت + آینه چنین عمل نیاید + رفعت فرزند زاده بهادر من بن
 زمان قحط الرجال و النساء کار با استغفای قلب باید کرده بخت نشیند مردمان
 بد راه زیاده برین نمیتوان نشست که لغبت و معصیت کشد و یو ارگوش دارد و نمینده
 بخسان رفعت فرزند زاده بهادر + میان خان عالم مرید نظامی و الباطن
 نصرت جنگ مخالفت + رادلیپ را واسطه ساخته بهر دو موافق کرد و تالیف
 دل نصرت جنگ کوشید نیابت نوه بدیوان خود مقرر نمایند و بر اسپرمانی و بیجان
 فرستاده شد رفعت فرزند زاده عزیز من از دین دنیا مستفید و فیروز شد و طلعه
 رکن و نوکنند را از اشتغال خلاصت یونند گرفتند الحمد لله کار ما آن نور الالبصار روز
 به نام مقام ۱۲ نام مقام ۱۳ بهجتان ۱۴ که ای ۱۵ شمشیر خان شام هم در دست کاخ خوب از آدم
 به نزار و آفرین بسیار است + و شمشیر خان شام هم در دست کاخ خوب از آدم
 خوب آید و رکن را بشمشیر گدازه موسوم کردم + یکی را رفتن و دیگری را دعوی کردن
 خاصه حصص بیت المال عالمگیری بیت کاخ ششم در میان رکن و شام
 نشد و رکن شد + رفعت فرزند زاده بهادر + و بجوی لشکریان خبر و اعظم فیروز شد
 آن سعادت بهادر عالی زاده بر وفق ارشاد و سر رشاد و جد و جهد هم در شمشیر این
 مصروف دارند که در قلمرو سند و ستان این پارچه پان عظمی کریمه حضرت صاحبقران
 عرش آشیان بهر عباس بفضلات مفصل بهمال بران ایجاد و از ادوات نمود
 شاه نامه نویسان خوش تحریر تفاهیل آن در سلک اعیان خواهند گشت و بر صفحه
 اوراق روزگار ابد الایاد و کار خواهد ماند فردا اگر بسیر من میر و قدیم و دار که همچو
 رنگ خامیر و دهباز از دست رفعت فرزند زاده بهادر + محله هم این خود که
 خان فیروز جنگ نموده زیاده رضا بطه منصب و شجوه او بنظر آمد + از توپ و مکه و بان

[illegible]

خان فیروز جاب
 ساخته کاغذ ۱۲۵
 این شعر را در کتاب
 ازاد کریم و خان
 خان صاحب
 این شعر را در کتاب
 ازاد کریم و خان
 خان صاحب

در امم مملکتی و جزائر و کفر نال و شر نال کنیان سواران براق و اسبان و فیلان
 بر گستره انهای براق و دیگر لوازمه طمطراق و نقد که باید بیکدیگر ملاحظه شد چنانچه اکثری
 ازان بسیر کار و الا در یکدست که مضاعف و می باشد چرا در باطن عمل کند و بی مهر
 صرف نمایند آنچه در کار بود و ساحتش ضرورت و دیگر همه خود ساز نیست رفعت
 فرزند زاده بهادر و عرضه داشت بعینه از نظر گذشت از دو حال خفایت با امان
 و اگر آگاه باید رفت و تمام در کن بیش یا خلایف آن از هر دو شوق آنچه از صفا باشد
 رفعت فرزند زاده بهادر و آن نور الالباب در اکثر عرض داشت می بیند که با قبول
 ابد اتصال بن بفرستاد و شوار است تا باید چه رسد و علی بمایس فضال بهمال بر دستمال
 نوشته باشد که خلق الانسان معینا و ارفع شده است از خدا و ان خلایف منسوب
 که دل هر دو در رفعت است و رفعت ^{در آن} سام غظیم الدین بسیر محمد معظم شاه عالم بهادر
 فرزند زاده حافظ قرآن عظیم و قدیم بعضی کار با ملکی در پیش است شوق دیدن آن
 نور چشم حاضرش باید که نظر بر کارهای سرکار و الا و شوق تا کرده بجز و صد و فرمان
 علی خان بنیابت آنجا گذاشته خود با فیلیزانه و خزانه بادشاهی آن حضور حضور شود دل
 پیش از رسیدن فرمان کوی کند اقرب با ملاست قومه فرزند زاده عظیم محمود غافل
 از خدا اگر عظم ظلم بر خلق که و رفعت خلق است موجب خاصه اینها ملوک از کتاب آن سارید
 سائل حق الموت حق و البعث حق و البصر اطاف و البصر بالسر و الخفی حق همه منظور
 نظر باید داشت و هر سا خود را از رفیع با باید شود تا نوحال مراد از خال انتظار خیر
 و کلی تمنیات از صر صر آه مظلومان نریزد و این سودا حاصل از کجا آموخته نه خدا
 دارد و نه پیر شایسته است که مانع ازین سودا را دزدید و با خود شایسته از دیگران میدانم

در این مملکت و جزائر و کفر نال و شر نال کنیان سواران براق و اسبان و فیلان
 بر گستره انهای براق و دیگر لوازمه طمطراق و نقد که باید بیکدیگر ملاحظه شد چنانچه اکثری
 ازان بسیر کار و الا در یکدست که مضاعف و می باشد چرا در باطن عمل کند و بی مهر
 صرف نمایند آنچه در کار بود و ساحتش ضرورت و دیگر همه خود ساز نیست رفعت
 فرزند زاده بهادر و عرضه داشت بعینه از نظر گذشت از دو حال خفایت با امان
 و اگر آگاه باید رفت و تمام در کن بیش یا خلایف آن از هر دو شوق آنچه از صفا باشد
 رفعت فرزند زاده بهادر و آن نور الالباب در اکثر عرض داشت می بیند که با قبول
 ابد اتصال بن بفرستاد و شوار است تا باید چه رسد و علی بمایس فضال بهمال بر دستمال
 نوشته باشد که خلق الانسان معینا و ارفع شده است از خدا و ان خلایف منسوب
 که دل هر دو در رفعت است و رفعت سام غظیم الدین بسیر محمد معظم شاه عالم بهادر
 فرزند زاده حافظ قرآن عظیم و قدیم بعضی کار با ملکی در پیش است شوق دیدن آن
 نور چشم حاضرش باید که نظر بر کارهای سرکار و الا و شوق تا کرده بجز و صد و فرمان
 علی خان بنیابت آنجا گذاشته خود با فیلیزانه و خزانه بادشاهی آن حضور حضور شود دل
 پیش از رسیدن فرمان کوی کند اقرب با ملاست قومه فرزند زاده عظیم محمود غافل
 از خدا اگر عظم ظلم بر خلق که و رفعت خلق است موجب خاصه اینها ملوک از کتاب آن سارید
 سائل حق الموت حق و البعث حق و البصر اطاف و البصر بالسر و الخفی حق همه منظور
 نظر باید داشت و هر سا خود را از رفیع با باید شود تا نوحال مراد از خال انتظار خیر
 و کلی تمنیات از صر صر آه مظلومان نریزد و این سودا حاصل از کجا آموخته نه خدا
 دارد و نه پیر شایسته است که مانع ازین سودا را دزدید و با خود شایسته از دیگران میدانم

در این مملکت و جزائر و کفر نال و شر نال کنیان سواران براق و اسبان و فیلان
 بر گستره انهای براق و دیگر لوازمه طمطراق و نقد که باید بیکدیگر ملاحظه شد چنانچه اکثری
 ازان بسیر کار و الا در یکدست که مضاعف و می باشد چرا در باطن عمل کند و بی مهر
 صرف نمایند آنچه در کار بود و ساحتش ضرورت و دیگر همه خود ساز نیست رفعت
 فرزند زاده بهادر و عرضه داشت بعینه از نظر گذشت از دو حال خفایت با امان
 و اگر آگاه باید رفت و تمام در کن بیش یا خلایف آن از هر دو شوق آنچه از صفا باشد
 رفعت فرزند زاده بهادر و آن نور الالباب در اکثر عرض داشت می بیند که با قبول
 ابد اتصال بن بفرستاد و شوار است تا باید چه رسد و علی بمایس فضال بهمال بر دستمال
 نوشته باشد که خلق الانسان معینا و ارفع شده است از خدا و ان خلایف منسوب
 که دل هر دو در رفعت است و رفعت سام غظیم الدین بسیر محمد معظم شاه عالم بهادر
 فرزند زاده حافظ قرآن عظیم و قدیم بعضی کار با ملکی در پیش است شوق دیدن آن
 نور چشم حاضرش باید که نظر بر کارهای سرکار و الا و شوق تا کرده بجز و صد و فرمان
 علی خان بنیابت آنجا گذاشته خود با فیلیزانه و خزانه بادشاهی آن حضور حضور شود دل
 پیش از رسیدن فرمان کوی کند اقرب با ملاست قومه فرزند زاده عظیم محمود غافل
 از خدا اگر عظم ظلم بر خلق که و رفعت خلق است موجب خاصه اینها ملوک از کتاب آن سارید
 سائل حق الموت حق و البعث حق و البصر اطاف و البصر بالسر و الخفی حق همه منظور
 نظر باید داشت و هر سا خود را از رفیع با باید شود تا نوحال مراد از خال انتظار خیر
 و کلی تمنیات از صر صر آه مظلومان نریزد و این سودا حاصل از کجا آموخته نه خدا
 دارد و نه پیر شایسته است که مانع ازین سودا را دزدید و با خود شایسته از دیگران میدانم

فنزودیم و ما عنقریب با کبر آبادی انجم رقعه ۹۲ نام عمده الملک را بهما مله سر
 سب العرفان آن فدوی خدمت بخشیدی دوم بعد از الدین محمد خان صفوی
 مقرر شده حالا او را باید طلبید و برین عطیه الهی بخشیده با آمدن او آن مزاجدین
 ازین قتر هم خبر باید گرفت که در آن مشوم طبعی مجال تبلیغ نمایند و الی مطلب نیز از
 انبیا و کار تصدیق نکند رابعی هر کس نصیر خود صفا خواهد داد و ائمه خویش را عطا
 خواهد داد و هر جا که شکسته بود و دینش کسر نشود که همین کاره خواهد داد و آن دو
 بخان بجا در نویسند که سو اگر آن اسبان غیره استغاثه می نمایند و خبر صحیح است انظم
 ظلمات یوم القیامت از حد و منظورند داشت و یاد تو که قریب از شرک است چرا که
 از سخط الهی غضب و دشمنی تیرسد و آنهارا رضامند کند ملت حلیم حق با تو مواسا
 کند و چون که از حد بگذرد و سوا کند در خانه خود دیوان کرده می نشیند و چند گونی خانه
 این خوان من + آن فدو از نصرت جنگ برشیده طلبید که یکمین مرد با و مرحت شود
 لیکن تمام خطایب نمیکند اگر بگوید نصرت جنگ فقط کننده و منقر کرده غایت کینه
 فردانی که رنگین سلیمان چه نقش بود خطی بر نوشته که این نیز بگذرد و فقیر که امروز
 روح الله خان ورده بود و دیدیم بطور اجلافت نه بشو به اسلاف چنین گشتن رسان
 عبد اللیف قشقه اشرف با آمد که روز با این عاصی فرمودند شافق آمدید به تاش
 گفتیم ما دنیا داران غرق عصیان اگر لحظه هم بدین فقرای صاحب کمال مشغول بحق
 نشویم حال چه باشد و یکبار رسد گفتند نهی بر آنست که در و نشان جان روشن
 بزرگان باضی نمائند و چون ایشان را به بند باطن تر شود و این خوب است
 نمودن است آن فدوی بان عزیز گوید که حکم شده است استغاثه لوجه الله العظیم انما

اگر چه اگر چه هر جا که باشد اختیار دارد از این با او خود را از ملاقات بنهارد و
 آنچه مقرر شده خواهد رسید ^{۹۳} آن فردی معلوم نماید این عا که استغفار این
 کار کرده بود از مطالب روایات محکم حاکم شرع استغفار نموده چون با خود خوب جمل
 ساز و کار بر داری نفس آواره بود + والا آرزو را که میباید کرد و نفس از دست
 این کی مرده ^{۹۴} از غم ^{بسیار فزاینده} آشفته است ^{۹۵} و آنچه شد که از دوازده کرا و راضی
 نیستیم + سیما بنقصان راضی بودن از نفس ^{۹۶} است ^{۹۷} این فرد با اخلاص از فقرای کرا
 اختصاص ^{۹۸} عاقبت و عاقبت و ربانی از بند نفس بکند خود هم صالح و کریم است
 است اگر نضوع قلبی است دارد ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} ^{۳۷۷} ^{۳۷۸} ^{۳۷۹} ^{۳۸۰} ^{۳۸۱} ^{۳۸۲} ^{۳۸۳} ^{۳۸۴} ^{۳۸۵} ^{۳۸۶} ^{۳۸۷} ^{۳۸۸} ^{۳۸۹} ^{۳۹۰} ^{۳۹۱} ^{۳۹۲} ^{۳۹۳} ^{۳۹۴} ^{۳۹۵} ^{۳۹۶} ^{۳۹۷} ^{۳۹۸} ^{۳۹۹} ^{۴۰۰} ^{۴۰۱} ^{۴۰۲} ^{۴۰۳} ^{۴۰۴} ^{۴۰۵} ^{۴۰۶} ^{۴۰۷} ^{۴۰۸} ^{۴۰۹} ^{۴۱۰} ^{۴۱۱} ^{۴۱۲} ^{۴۱۳} ^{۴۱۴} ^{۴۱۵} ^{۴۱۶}

[illegible]

راه راست و سلام
 به شما جناب عالی

جانب

در این کتاب

دوران
از این میان

دوم و سوم

و بسیار و کتب تو این سخن و نیز مرقومست ماکه سروا نشانیم باید که بقدر طاقت خود
 بگویم آنچه از ما الصراط المستقیم والسلام علی آل النبییم رفته ۹۵ آن فید و محرم
 وکیل شاه عالم را که دیوانی سرکار ایشان نیز یافته امروز برارخصیت بسیار و از او
 تا صواب اگر آنرا که باید ابراهیم را می خواست و بیانی در بهرست قریب قند باقیم
 شده باشاره والی آنجا بطرفی میزد و انتظار قصه نامرضیه می کشد فرموده آید
 قطعه زنت از دم قول آن کارگر که میگفت با کانه بر خطر ندامت که سنگ سپر قضا
 ترا بشکند بشتر بامرا + تدبیرش غیر از یک سر خود را گذاشتن کابن با فوج بزرگ محمد
 محمدالذین در کشتن یلغان با سامان سرگ یا انفصال مقدمه یعنی رفتن این فاعل
 راضی بودن بصلح و تقسیم ملک نیست بطریق و صایا گفته میشود که بسیار با دران نام
 داعیه با فرد چنین با ره قتال و کشت را بخت گزاشته و عمره تلخی بسر برده جان به بند
 داده اند یکی از آنجا دارا شکوه بودند اگر انصاح اعلی حضرت می شد حرار و زبرد
 حق بطرف او هم بودند اما عرض آدمی میکند ارد که در چندی بایش بر آرد اللهم اصفح
 عن محمد و از حم امه محمد صلی الله علیه و آله فی الاول و الآخر و السلام رفته ۹۶ فرد
 سزاده احمد خان منضمین عند الیها نوا میخا امیرالامرا و بسیر محمد مظفر بخش مشرین
 روی فرستاده شد محمد یار خان همچون از خدا غافل حسب الحکم در باب نبودن
 بالخلافه و آینده تغافل نکردن در چنین امور ضروری دنیوی که فی الحقیقت نیست
 کار و دوزبان هم بنفرتهم اگر چه در کار نیست فرد چندی دارو عالمی ز نظرست و بگز
 کم و کثارت باید از نوشته غریزی ظاهر شد که محمد اعظم کسان و در شاه راه بطریق
 بچوکی نشاند چه معنی دارد با آنکه افراد دقایق بین او میسرند و عجب این معنی غرضنا

[illegible]

حق عبادت چه شخصی که خلیفه وقت بصلاح یا فساد و رعایا افزون از جمع نماید حق
مومنین یا مال کرده باشد و در ایام حیات او بر پاس خاطرش این منصب خود گرفته بودیم اکنون
چرا باز نگیریم بیت گفتگو بسیار شده خاستن شدم مسئله بسیار گفته و دم زدم رفته ام و چون
صدیقی اضافه مرحمت شده آن فدوی به بخشی الملک حکم رساند که در دیوان سلیمان
بمانند و مخلص خان در باب اعانت دیوان بناظم خواند نوشت و مکرّم خان
کردنیت خواهد کرد و رفع است اسیرج معنی به پسر محمد امین خان دوم بصاحب جمع جواهر
حکم رساند که دوستانه بقیمت مناسب آن خرد و زب نظر گذرانند اگر چه ضابطه نیست که
بشخصیکه از چهار هزار ری منصب کم داشته باشد عنایت شود اما چون مقرر است
و خوشی او چنین عطا مضائقه ندارد و اعلیٰ حضرت هم به پسر صادق خان بخشی بخند
بودند و قلیک حسن پسر رسید و بزرگ شد از بستن آن نمی فرمودند و رفع است فدوی
حسن علیخان بفرزند زاده محمد معزالدین بجادر بر عمر و گلی نمودنی اجازت برخاسته
چنانچه سانساده گله او نوشته کمی منصب باید کرد و جاگیر ضابطه نمود تا دیگران رعایت شود
بیت کند تحمل بسیار در ابقدر و گمان چنین کشیدن و بپادشاه شود و اعود باید شود و الغنائم
وین سیات اعمال رفته انسانی که فرزند ارشد بان فد و اخلاص میوند نوشته بودند
بطلعه در آمد و بر آتته جاگیر خسته اختر که بسیار دوست میدارند شاد عا کرده اند
معال تجوز باید کرد و جهت تسلی چیزهای آن نوشت رفته ۱۲ آن فد و خاطر خود
بنی که حصت فتح الله خان کابل شاید که خوب نباشد و اول نیکه ضا الوست
دوم جگر و سیر و اردشوم معلوم الغصب و زیاده گو و باروح الله خان همراه داده بودیم خان
ذکور محو سلوک میکرد که گویا و تبعیه اوست و با وجود ادست و رات و دوم منصب جت

فروغی است که با یاد عالمی را
در خفاست و در غایت افراشته
سینه افراشته و نشان
ایمان نمود

۴۴

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

نشان در خط خود
مطلب در این
است و آن که
گردد اگر قلم
کنند با لام
که جادو مکان
بجای مکان
جادو مقام
بجای مقام
سورانی
رهنما

قرار یابد بر دانه بدین گام ضرورتیست تو چنانچه مصالح سورچال آنچه در کار شود
باید نوشت و سزاوی تعیین نمود که سبیل از آن باخترانه باور سازد و نشان فرزند بجا
که بخان مذکور نوشتند حواله و گیلان دیگر و یاد خط خود بنویسند نموده باید فرستاد بل
از خیر بصر این مرد از آن جماعت نیست که همیشه بیک طبع رسلوک داشته باشد آن همه فرو
بر آبر آوردن مطلب خود بود از درون هم شاید که صافی نباشد بر او فهمید عوض مسکون
باشد فردا از اخلاط چنان بگمانه کی شود خویش + هر چند جابجاست بدن نگردد
روح ۱۲ ذوالفقار خان طاهر سرداران بر آبرودن تو چنانچه تعیین ساخته روح نشانی
را در عین کارشود نموده + اگر چه آن هم کار پادشاه نیست اما بخان مذکور بکار و که تافع
قلعه تو بچارا بکار دارد و تا صورت گرفتن این کار سزاوی آن خا معینه شمارد و طرح قلعه
سورچال فرستاده او بنظر درآمد + سستی که بر سورچال مقرر کرده است خوبست بخندین
وجه بر اضلاع دیگر فوقیت دارد لیکن از عدم خندق معلوم میشود که آن طرف طاهرین
سنگلخ باشد لقب دن متغیر خواهد بود باید دوسه دهمه سر کوب بر پا کرد و تا از تصادم
ضرب تو پیاپی نزل در ثبات محصوران و ارکان قلعه افتد + و زودی این عقده کشایش
یابد و فغان هم درین ماده می فرستیم و آنچه باید به خط خود بنویسد یا کسی بنویسم بابت سبیل
چنین شاخ شاخ + بزاریم چشم کشایش فراخ + استغفر الله استغفر الله + رفته ۱۲
از افراد فرستاده سواح نگار کشک فرزند زاده بجا در معلوم شد که شکر الله خان با وجود نزدیک
نمودار شدن ضمیمه شرب خمر مشغول ماند و خود سوار نگردید کسان را به تنبیه آنها فرستاد و
خوب بخانه نوازین خان رفته از شام تا بباد بخوردن شراب و تماشای رقص گذرانید
باغیاع محترزون متعجب نمیکرد و برین ممنوع قصد اصرار دارد + از آنجا که سواح نگار از آن
ایستاد

نشان در خط خود
مطلب در این
است و آن که
گردد اگر قلم
کنند با لام
که جادو مکان
بجای مکان
جادو مقام
بجای مقام
سورانی
رهنما

نشان در خط خود
مطلب در این
است و آن که
گردد اگر قلم
کنند با لام
که جادو مکان
بجای مکان
جادو مقام
بجای مقام
سورانی
رهنما

دست جماعت زبان و دوز
سبک تر از زبان بدین
اول بر وزن مهر
که در غزل بود
مهر ای این میان که از
خواب هم که دید
ما بگو که او باز
مازنان صدای غم
له می بود

خانجهان بجاورد در گذشت انانید وانا الیه راجعون سبحان الله آدمی چه قدر
نفس تا کجا بر و غالب درین ایام صوبه داری و کن میخواست و بچه دل گرمی از روی
سکنداری کار نفس به تر ازین است نظم کشتن این کار عقل و هوش نیست به شیر باطن
سحره خرگوش نیست + عالمی را بقدر کرد و در کشید + معده اش خمره زمان بل من قمرید
و دوزخ است این نفس دوزخ اثر و باست + کوید بر یا نه کرد و کم و کاست + هفت دریا
را در آسمان هنوز + کم کرد و سوزش این خلق سوز + شکها و کافران سنگدل + اندانند از ان
خوار و خجل + هم نکرد و ساکن از چندین غذا + تاز حق آید مرا و این ندا + سیرتی سیرت
منور + ایست آتش نیست تابش نیست سوز + حق قدم بر وهند از لا مکان + آنکه او
ساکن شود از کن فکان + چونکه جز و دوزخ است این نفس با طمع کل و در همیشه خرد
این قدم حق را بود کوراکشد + غیر حق خود کی گمان اوراکشد + قوتی خواهم ز حق و یا شکا
تا بسوزان بر کنم این کوه قاف + او تعالی توفیقی کرامت کند و ازین تیره دور
ربانی بخشید مجرته محمد و آل محمد علیهم الصلوٰۃ والسلام روضه کلمه بیک نصرت جانبان
مرا حدان فرستاده بود و بطلعه درآمد + بر ادا و د خان نوشته است و در واطها
خدا تگزار می خود نموده باید نوشت و تافج قلعه اسید وارد داشت + بعد از ان شا که
بعضی ازین طمعات قبول هم شود در میان خود اسکان ندارد + دیگر بر اصحاب
قلعه گیری تبریت خان حکم رساند که هر چه ضروری باشد بفرستد و قلعه داران آنطرف
زیگار و که آلات توخانه از خرا و رورام جنگی و گوله و باروت به لشکر خان نصرت حاجت
الحکم الله الواحد انشاء الله تعالی و فی الله تعالی و فی الله تعالی و فی الله تعالی و فی الله تعالی
بسم الله الرحمن الرحیم و فی الله تعالی و فی الله تعالی و فی الله تعالی و فی الله تعالی و فی الله تعالی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

اضافه شود نموده اورا ازین مژده مسرور ساخت و وکیل را هم اگر رعایت ضروری
 باید کرد نعم الهی و نعم الوکیل رفعت ۱۳۸ پنج زنجیریل برافزاند زاده بجادر برآورده هم
 دوزنجیر از ان میان خوش کرده حواله وکیل ایشان نماید و اسب خلعت خلعت جعفر ص
 با علاقه هم عنایت شده از جواسر خان خبر بگیرد در قعت ۱۳۸ سواخ نگار زبردست خان
 باب چند میرک چیز بنوشته اند اصلی دار دیانه او خود را در اصحاب بن سیکشته از عنایت
 پسرده از صلاح خان صوبه دار الکبر باد خوب انجام شده است گوپال سنگه را هم در با
 اعانت و باید نوشت و بخان کورسلی نامه می ساخت مصرعه چهار تا بجا عیثی
 پوشد رفعت ۱۳۹ سنگه که بر اهتمام خان مرحوم گذشت از غفلت همین مردم
 رو نباید داد بل پشت کرد آنجا بچوب که تو جی با شکست محمد آدم متدین خبردار گجا به هم
 اسپان بجان به کرده صطیل را نحوی و نق داده بود که تلفتن راست آید اللهم غفره و ارحمه
 و انت خیر الراحمین بسیف خان باب تنبیه مفسدان تاکید نویسی عدت هم مرتبت محل
 انتظار مانده الا هم فالاهم رفعت ۱۴۰ همین پور خلافت بر ااضافه پیرین نوشته اند ظاهر
 سواران رفیع القدر زیاده اند زیاده اند برابر باید کرد و افزونی ذات خرد بزرگ صورتی
 بیاس طر ایشان بطور دیگر رعایت میتوان کرد میان رضونخان و هند و صحبت بر نسبت
 نه ان خصمان اخصوانی رفعت ۱۴۱ الایه تنیدی بهند و باید نوشت رفعت ۱۴۱ ایام افقت خان
 بان وضع زربا ادا کرد این مکتب مالدار بنجا بدین روش زرجرمانه سهم کند غلط است از
 جاگیر قتی میگردد که منصب دار در حضور است ادا دای آن نباشد وکیل را تشایده همین وقت
 مبلغ پادشاهی بگیرد و اشرفیهای را نصیب امین پائی باقی نکند و اعلی حضرت طایفه
 برای زرجرمانه نقد بسیار میگردد فوراً چلیهای شریشیدین نموده زربا را به نفس مصل

[illegible]

৫২

210

۱۰۰

دعوتِ حق

پہلی کتاب

میشا

از این

مفتی محمد رفیع

19

2

در می آوردند و داریم که روزی از حنفی خان در آسایشگاه منتهی است سرکاری
داشت و غسالخانه نشاند و اشرفها گرفته بودند + خان مذکور از داروغه غسالخانه که
تحصیل از راه چانه هم باو تعلق داشت بدیده در انداز و اضرا او کم است آنحضرت
بر او زنا و هر بان فرمودند که بعد بر خاست یوان با هم صفا دهد و داروغه را از خان مذکور
دو ساله بداند و رقع ۱۲۲۲ مشکا رسید الصدور تحقیق مکرر بحضور می آرد مگر غرضی ریا
دارد منع کند که دیگر چنین نگردد باشد رقع ۱۲۲۳ امر وزیر تربیت خان بر ادو سه سنگا شاهی که
درین لودن ترود کرده بودند عرض نمود که دوسه سیرج مرغع غنایت شود بخان مذکور بد گفت
با آنکه عمر در خانه زاد بزرده و در حضور تربیت یافته این قدر نمیداند که این حجاب درین عمر
میتند که چنین غنایت در باره ایشان نظیر رسد حنفی بر خاطر او و دلگرمی کار باو
محبت شد جوهر خان خواهد رسانید منتهی الامداد و التایید + اما آینده در حق سنگا شاهی
چنین صن نخواهد کرد و اگر از کسی را بدشاهی دست بسته نظیر خواهد آمد و خدمت پادشاه
تبعید تمام خواهد نمود با نعام خلعت و نقد و در صورتی که این اسب بکار سرکار
والا لبطا اسب فرنی از و دلخوش کرده خواهد شد رقع ۱۲۲۴ تربیت خان هنوز محتاج تربیت
ست زریجه برای احشام قلعجات گرفته است از خارج بسع رسیده که از روی حسنا
بکس نداده سواخ نگار زبانه کار چسبند او را خود را همین مقرر نموده شد این حجاب
با خواض نفسانی کار با عده پادشاه بر هم میکنند و رو خود سیاه نموده در تحریر اخبار
تجائل مینمایند قلعجهای مستحکم لبتهن مفسدان بزرگ و نگار بدشتن عیسوی خان
از چهره + اگر از اول خبر شویر گزنا یا اینجا رسد بعد غل گیران بر آورده بران بدست
که از بے جا گیری مالش دارد و باید واد ظاهر و شکر بخان مذکور است حکم می باید بدو

[illegible]

که این صورت چرا با نیمنه بوقوع آمد و بیکرومال کار مد نظر داشت طلب احصاء
خواهد رسید و غله در قلعجات نخواهد بود و ذردان بران مردان غالب آیند آمد آنوقت
شما کجا خواهید بود و قابو چنان اگر طلب گرفته بگرم کار مانند غنیمت است و می دانم که بی
این ل چه امکان دارد و جهت عرض خویش کار با و لینعت که فی الحقیقت کار
خداست برعم نمودن نبردگی دوروزه حق مردم مجاهد با مال کردن که در ضمن آن تقویت
کفار خسران است آئین کدام مومن ملک حلال است ^{بها و کثرت} بهر حال قبض الوصول طلب
نامی احصاء گرفته بفرستد و در صورت خلاف آن سرخانان و معاونان بدین
بر خود لازم داند که و آن الله لایهیدی کید الحائین رفته ^{۱۲۵} این دست بستی مجوز
عنایت الله خان که از حضور مقرر شده رفته بود چه کرده مصرعه هر حر که در کان ملک
ملک شد و قوت مقاومت هم نبوده چه کند با چارست اما اگر چنین بود چرا بزحماند
اگر نخواهند آمدند خود میراند با و هم از طرف خود تا کیدی نبوسید رفته ^{۱۲۶} اینها خان
حیدر آباد ظاهر در لاهور در گذشت و غیر از نسبه که پدرش بحضور پدر رحلت کرده و در دیگر
ندرد و بدایون بویا آنجا بنگار و که اموال و بهوشیاری و دیانت و ابر تمام ضبط نمایند که
بیت المال حق عباد و خلیفه امین نوکران گماشته خلیفه اند و به تحقیق وضع فادگران را
در آن نصیب چه حشار ^{۱۲۷} رحمت خان امروز لباس پوشیده بحضور آمده بود و این جانب تقدیر
و راز داشت که با نظر می آمد بحکم خان فرمودیم که دو گره از دامن آن کوه عقل دور کند و نقد
با و بگوید که دامن بدستور بیک در حضور مقرر است با تقدیر داشته باشد و الا قدیم در خان نگذارد
مروار باید که الفت با لباس ده پر کار داشته باشد زینت و تکلف صده زن است بهانه بازید و درهما
و دیگر هم مناسب این مقام بطریق موعظت بگوش او باید خواند رفته ^{۱۲۸} اما که این منجم این کارخانه هم

[illegible]

جمع دار شد ۱۲
کردن ۱۳
عمر برآورد ۱۴
بگذاشت ۱۵
نوعت بیخ ۱۶
نشان ۱۷
۱۸

[illegible]

میخواستم بر اعیان آن دولت خود بیایم اما بجز رو و مکدم نظر نداشته ایم
 لهذا اسادت خان را نیامده و بیستادیم تا بچشم مانند و اظهار رانی الضمیر کند از سوره باری
 نورس آنچه اینجا هم میرسد انگور است اما اطمینانی یونانی بر آن عمده مخلصان
 شکر گویند لهذا بخود هم ناگوار گردیم + انشاء الله تقدس بعد صحت کامل و شفا حاصل
 یکجا بخوریم قمر و بار باین آرزوی من چه خوش است + تو بدین آرزو مرا برسان
 رفته ۵۹ خان فیروز جنگ بکریک من + تفریق فوج لا اعلی است فدوی زاده راز و
 کرامت بخور بفرستد که با انعامات و اورارات امتیاز یافته باز پیش آن دولتخواه خواهد رسید
 بان مشونو مید چون واقف در اسرار غیب + باشد اندر پرده باز بچای پنهان
 غم نخور + قمر آنچه دل از فکر آن میسوزد بمحرم بود + آخر از بهیر گردون بان هم
 ساجده + رفته ۵۹ خان فیروز جنگ بکریک من + الحمد لله دوری قلابی نیست ملت
 گردینی و باینی پس + درین می تو بی درمی + از احوال شباروزی اکثر اطلاع
 سیده باشد تا که مواصلت قصوری دست دهم + خانه زاد عنایت الله خان ندیده ام
 بای او خالیت مصرعه شاخ گل سهر جا که روی هم گشت + رفعات بنام
 و انقار خان بجا در نصرت جنگ رفته ۶۰ نصرت جنگ بکریک و رنگ من و راو
 ملک و قلم و فرمان بان ملی بود و بر همان متغلب از تصرف بسیار آوردند ایشان
 ملک و ستمک لذات نفسانی و شغورق موردنای دنی و دیده فرصت از دست داده
 ت و حیرت خود ساختند هر چه کرده بودند مکافات آن از پیشگاه حق حقیقی یافتند
 بی همان بیوفائی و کفر می که با ولی نعمتان نموده بودند از نوکران خود دیدند سیوا
 نیز باینها سلوک بخودند ملت دریاب کنون که دولت هست بدست +

عیال خواست گفتیم فقیر را چه کاره که فقیر دل بریده و گریان دریده می باید مردم فقیر
 سگونی نمایند آنکه فقیر چیست و چه معنی دارد و فقیر همان آئینه و هست این صورت پریش
 نفس پرور از تقلید و سگونی الهی و اللهم متبتنا عن نعيم النافلین آمین آمین و حق
 است کیش و اخلاق این از اسلام آوردن خلی بر خود می نازند بحیث است حال و این
 حضور چنین و نارسائی مزاج و دین و ساجد با عیال جاه جهان فغانده با گفت قطعه
 بخشی خیر و بازمانه باز و ورنه خود را نشانه ساختند و زیر کان زمانه سگونی بزرگ
 زیاده ساختند و خدا گوش شنوا و چشم بینا و دوا السلام علی اهل الیوم و السلام و سلوی که
 این کورنگان با و نشان داده کردند و تشبیه باشند چه کنیم خود کرده را در آن نیست و با طبق
 عارض این نمک امان حکم کرده و گونه احاطت و شکر کردن و ادیم معلوم بنود که این به بنان
 آنقدر حیات بهر رسانیده اند که حضور با و نشان در مع عوض خواستند و در حق و حق
 نسبت بآن سعادتمند نمود و خوب یاد باقی صحبت باقی و انشاء الله تعالی می فهمیم بآب
 حساب حکمی بنام فرزند عیال جاه نوشته زد و بیا علی بیک به یک و بران کجا بیکه کو را
 بر عایت خویشی افضل چهل تغییر نشد سکنه آنجا تو از فراد میکن و سر زمین میرند و میگویند
 مصرعه اگر تومی ندی و دور و زوادی هست و آخر الله و ادراکی و این از جا که ایشان تغییر
 خواب شد و عوض نخواهند یافت زمین سخت و آسمان و در دیوان آسمان چنانکه و
 رعایا و عال من گفته اند و دیوانی کردن آسان و این بودن مشکل و بعضی محال و صیای
 شمار و زطل نیست و آدم خدای سر و آبادان کار چیده و فهمیده بهر ان فکر سنجیده زود
 تعیین نمایند که از روز خبر گیری الله ما و شما شویم و عیالان و دیوان قانع کاران بآنا
 جنس این من و تو صد بار باشد و حق است که این را بهر زمین هم گوید که این را بهر با صیبه

[illegible]

نہایت درجہ
خوبی و صلاح
و سعادت
در شکل نیکی
زینبار و حال
استحسان و تحسین
لجان و عیسای
زیبار و عیسای
در بیان بخشنده
عسل و عیسای
در بیان و عیسای

و انی کسیت + آنکه بادشمنان تواند ساخت و آنکه بادوستا تواند رست و عت
 بجز نزد عالیجاه عرضداشت کند که ایشان استشفاع تقصیر اعتبارخان کرده اند
 احتمال قوی که سید سید دروش نوشته نویسد که عیالقا در بیدل و برین مقام دو
 مصلح و لمیب گفته فرو ترش از آه مظلومان که هنگام دعا کردن + اجابت از در
 حق استقامت آید ~~و اینست که این خطاب ملتفت خان سرفراز شده بود~~
 و بعد فوت امیر خان امیر خان مخاطب شده و از رفته خواصان آن حضرت گشته و خطی در
 مزاج اقدس داشت و لطیفیهای حساب و بهوق بعرض میرسانیده صادر شد
 بجهت عظم شاه باید نوشت که با وفای حسن دیانت و جوهر شورایشانیم + زاید به با توانگر
 بیچاره تا چند بحال تباہ و رند خواهد ماند بر ما و شما خفی دارد و املات حق موجب نای
 خوشنودی خالق است نمیداند که فضل سرشار حضرت فریدگار آمرزگار چه قدر عفو و رحمت
 بشمار عاصیان بد کردار میفرماید برای خدا و خاطر ماکینه دیرینه و عیال پیشینه روانند و آن
 ضعیفه را که غیر از شما دیگری ندارد و شمول عمو طفت گردانند و نواسه هایش آنچه کردند
 ساری آن روز بدیدند دنیا گذشتنی و گذشتنت لند ابابهم کس ساختنی عنا کرده گناه
 در جهان کسیت مگو + مگر غریب از زبان میان عبد اللطیف قدس سره شریف
 که از اجزای برادر مزاج راه داد و ذی حق را از در راندن بدترین گناهان
 بی پر معاصی را اثری نخواست + و زیاده برین چه باید نوشت
 که باید نوشت رفته احب الحکم آنکه سرفراز خان عبد اللطیف هرگاه براسلام
 جمده الملک مدارالمهام باید ایشان اگر سوار اسپ باشند بعد سلام دست بر گزاشته
 عقب ایشان بروند + و اگر ریالکی سوار باشند بعد سلام مختار است + و اگر فیل باشند

و اینست که این خطاب ملتفت خان سرفراز شده بود
 و بعد فوت امیر خان امیر خان مخاطب شده و از رفته خواصان آن حضرت گشته و خطی در
 مزاج اقدس داشت و لطیفیهای حساب و بهوق بعرض میرسانیده صادر شد
 بجهت عظم شاه باید نوشت که با وفای حسن دیانت و جوهر شورایشانیم + زاید به با توانگر
 بیچاره تا چند بحال تباہ و رند خواهد ماند بر ما و شما خفی دارد و املات حق موجب نای
 خوشنودی خالق است نمیداند که فضل سرشار حضرت فریدگار آمرزگار چه قدر عفو و رحمت
 بشمار عاصیان بد کردار میفرماید برای خدا و خاطر ماکینه دیرینه و عیال پیشینه روانند و آن
 ضعیفه را که غیر از شما دیگری ندارد و شمول عمو طفت گردانند و نواسه هایش آنچه کردند
 ساری آن روز بدیدند دنیا گذشتنی و گذشتنت لند ابابهم کس ساختنی عنا کرده گناه
 در جهان کسیت مگو + مگر غریب از زبان میان عبد اللطیف قدس سره شریف
 که از اجزای برادر مزاج راه داد و ذی حق را از در راندن بدترین گناهان
 بی پر معاصی را اثری نخواست + و زیاده برین چه باید نوشت
 که باید نوشت رفته احب الحکم آنکه سرفراز خان عبد اللطیف هرگاه براسلام
 جمده الملک مدارالمهام باید ایشان اگر سوار اسپ باشند بعد سلام دست بر گزاشته
 عقب ایشان بروند + و اگر ریالکی سوار باشند بعد سلام مختار است + و اگر فیل باشند

و اینست که این خطاب ملتفت خان سرفراز شده بود
 و بعد فوت امیر خان امیر خان مخاطب شده و از رفته خواصان آن حضرت گشته و خطی در
 مزاج اقدس داشت و لطیفیهای حساب و بهوق بعرض میرسانیده صادر شد
 بجهت عظم شاه باید نوشت که با وفای حسن دیانت و جوهر شورایشانیم + زاید به با توانگر
 بیچاره تا چند بحال تباہ و رند خواهد ماند بر ما و شما خفی دارد و املات حق موجب نای
 خوشنودی خالق است نمیداند که فضل سرشار حضرت فریدگار آمرزگار چه قدر عفو و رحمت
 بشمار عاصیان بد کردار میفرماید برای خدا و خاطر ماکینه دیرینه و عیال پیشینه روانند و آن
 ضعیفه را که غیر از شما دیگری ندارد و شمول عمو طفت گردانند و نواسه هایش آنچه کردند
 ساری آن روز بدیدند دنیا گذشتنی و گذشتنت لند ابابهم کس ساختنی عنا کرده گناه
 در جهان کسیت مگو + مگر غریب از زبان میان عبد اللطیف قدس سره شریف
 که از اجزای برادر مزاج راه داد و ذی حق را از در راندن بدترین گناهان
 بی پر معاصی را اثری نخواست + و زیاده برین چه باید نوشت
 که باید نوشت رفته احب الحکم آنکه سرفراز خان عبد اللطیف هرگاه براسلام
 جمده الملک مدارالمهام باید ایشان اگر سوار اسپ باشند بعد سلام دست بر گزاشته
 عقب ایشان بروند + و اگر ریالکی سوار باشند بعد سلام مختار است + و اگر فیل باشند

تاریخ جنگ ایران و روسیه
در گذشت
اعظم شاه
جواب سلام
غلامش
میرزا علی محمد قزوینی

تاریخ ۱۳۰۰

فوق

خوب از اینجا
آوردند

31746

LIBRARY
No. 1000

۱۰۰



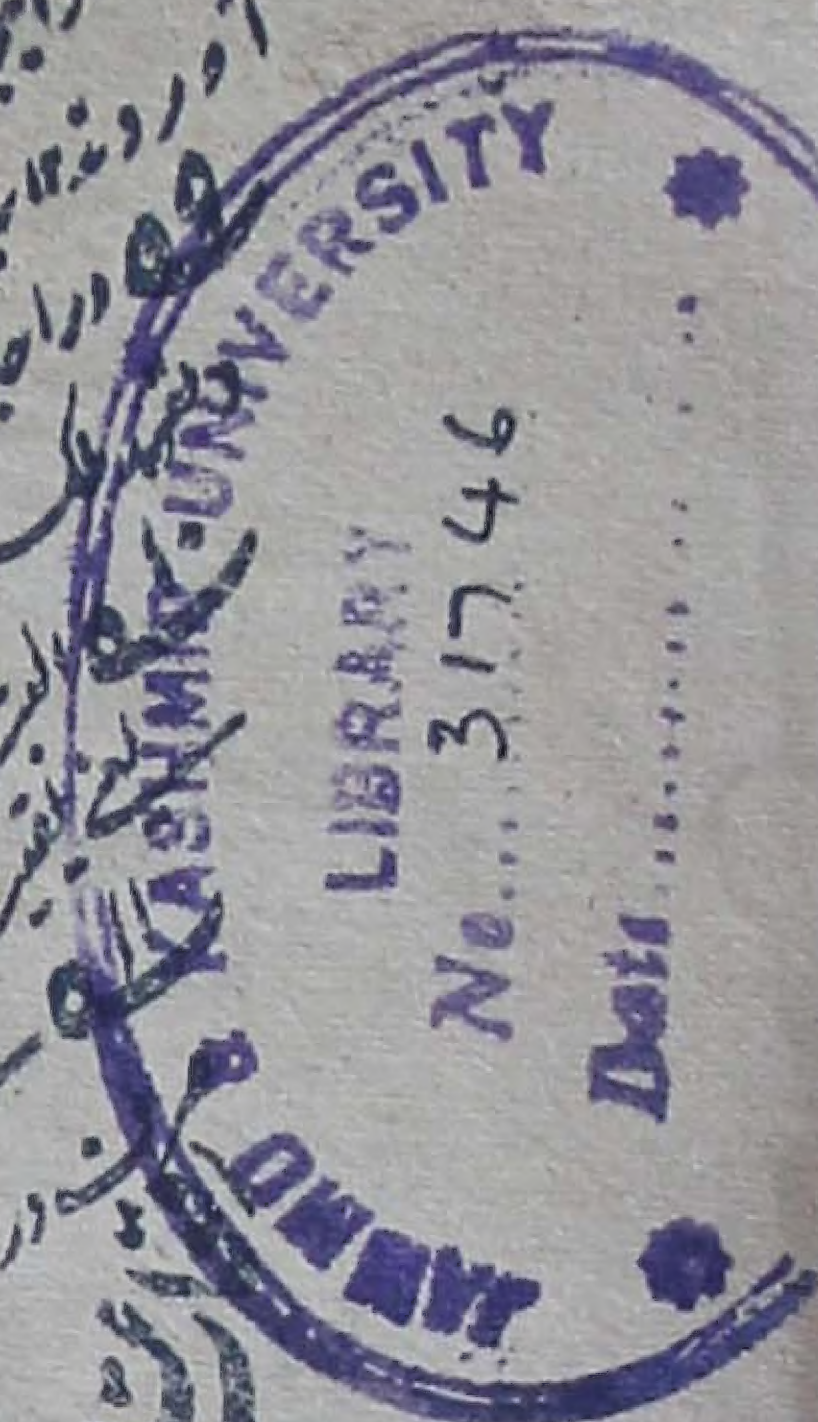
Allama Iqbal
31746

66

و اگر شکم شوند جواب به و الا لا و را و کا نو و دیگر خنجر اریان از اسپ
 و آمده سلام کنند ایشان او را پان دهند و دیگران را علیک نقل تحق ۱۸۱
 شاه عالیجاه که با افضل خان صادر کرده بودند سیه کمال خان در گذشت و بوییل
 باید نوشت که بعضی رساند احوال استغیان این صوبه از حضرت بهمان نیست
 غایت الله خان حسن عمل بهر یک می دانند و از حضور پدید هر که الایق این
 دانند مقرر نمایند و کشمیری درین صوبه نیست که مامور کشمیر و غایت الله خان
 راضی شود و اضافه این افغان البته عمل کاغذی خواهد بود و وصول شده لی نیست
 برگ از جمع می افتد و در عابا ویران می گردند و نسیب و باین درجه بگوش می
 که اگر بجای یک روپیه یک پیار و منظور نیست لغیر تغیر در کار با خوف الحقی و
 پس پادشاهی شریک است بوان نباید که خویش و اقربا را کار فرمایند و مرضی و رلونی باشد
 و دیگر هر که اعتماد بر عمل او باشد برود و جاگیر برای ظلم و اخذ جرعان نگرفته ایم فقط

خاتمه الطبع ثار ان نشر شری نعمت در انشا حمد و شکر نشی منشآت عالم عاجز و عار
ناظران نظم شری نعمت در املاي نعمت رفیع دیوان سالت سرور عالم علی الله علیه و سلم
بگو گزاری اما بعد این لی تسلای فصاح جهانگزی حوائی نواست بر روی زمین
منهای منطیری موسوم به رفعات عالمگیری دومیم + طالع بر بخت و پندار
نسخه مطبوعه نظامی بعد تصحیح و توضیح از ایتام کسرن محمد فخر الدین زو
مطبع اخی المعظم برادر مکرم خا سید شیخ محمد عبدالقیوم صاحب معروف به مطبع قم
واقع کانیو باهضوان البکارت چاپ مطبع در کشید منظور نظر خریداران و مطبوع طالع قدر و زمان

مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا



M.C.

610

25



**ALLAMA
IQBAL LIBRARY**

UNIVERSITY OF KASHMIR

**HELP TO KEEP THIS BOOK
FRESH AND CLEAN.**